

قاعده جاودانگی احکام و تحول زمان^۱

عابدین مؤمنی*

سید محمد صدری**

علی پیردهی***

چکیده

در مورد این که حکم ثابت است یا در پاره‌ای از شرایط تغییر می‌کند، استقراء سه فرض متصور است؛ فرض نخست این که حکم اولی غیرقابل تغییر است و الی‌الابد ثابت است. فرض دوم آنکه حکم به دلیل تغییر موضوع یا ملاک در حالت‌هایی تغییر می‌کند. فرض سوم جمع دو فرض اول و دوم است با این توضیح که حکم ثابت است در پاره‌ای از مقاطع حکم اولی به واسطه‌ی گذر زمان کشف می‌شود نه اینکه تغییر می‌کند یعنی حکم در لوح محفوظ عندالله وجود دارد و عنصر زمان و مکان کاشف آن هستند، نه آنکه حکم با حفظ موضوع و عوارض مترتب بر آن تغییر کند. به بیان دیگر تحول زمان در احکام مؤثر نیست، احکام با موضوع تناسب دارد زمان موجب رخداد موضوعات مستحدثه می‌شود و شریعت استعداد دارد که احکام متناسب با موضوعات ناشی از تحول زمان را در اختیار مجتهد قرار دهد با این وصف اولاً تعبیر تغییر با قواعد اصولی ناسازگار است و اشعار بر تصویب دارد، ثانیاً معنای تغییر یعنی این که یک موضوع که از یک حکم برخوردار است با حفظ همه شرایط از یک حکم دیگری برخوردار گردد که هیچ کس ملتزم به چنین باور ناصحیحی نشده است. نگارندگان معتقدند که حکم جدید از باب تغییر نیست بلکه این حکم وجود داشت و کشف شده است. افزون بر این که تغییر به تدریج سبب استحاله دین می‌گردد و تغییر دستاویزی برای سوء استفاده کنندگان قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: تغییر، حکم، زمان، مکان.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۳/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۶

*دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

**دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، ایران

***دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران جنوب، ایران (نویسنده

مسئول) ali.pirdehi93@yahoo.com

۱- بیان مسأله

به استناد آیات و روایات، اسلام آخرین دین الهی است، در آیه‌ی ۴۰ سوره احزاب آمده: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً» محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن رسول خدا است و خاتم انبیاست و خداوند به هر چیزی آگاه است. متناسب با ظاهر آیه که آمده مشخص است پس از رسول گرامی اسلام پیامبری مبعوث نخواهد شد، خاتم در لغت به معنای مهر است که بزرگان در پایان نامه خود می‌زدند و نامه را پایان می‌دادند (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۲، ۱۸۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۴۴؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ۲، ۳۴۱). رسول گرامی اسلام از این جهت که تمام‌کننده و پایان بخش پیامبران است، خاتم‌النبیین نامیده شده است و نیز در روایتی از پیامبر اکرم (ص) در خطاب به حضرت علی (ع) نقل شده است: «انت منی منزله هارون من موسی الا انه لانی...» تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی جز این که پس از من پیامبری نیست (حر عاملی، بی‌تا، ۵، ۳۱۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۷، ۲۸۵؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۱، ۴، ۵۳). مطابق ظاهر روایت که آمده (لا نبی بعدی) کشف می‌شود که پیامبر اسلام آخرین رسول و سفیر الهی است که دیگر پیامبری و به تبع آن دینی جدید نخواهد آمد و این خود گویای آن است که اسلام دین جاویدان است و معنای این سخن آن است تا دنیا بر پاست دستورات و احکام اسلام باید اجرا شود. از سوی دیگر در روایتی از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر گرامی اسلام (ص) وارد شده: «حلال محمد، حلال ابا الی یوم القیامه لا یکون غیره و لا یحیی» (کلینی، ۱۴۰۰، ۱، ۵۷) حلال محمد (ص) حلال ابدی است تا روز قیامت چیزی غیر از آن نیست و چیزی پس از آن نمی‌آید. و نیز حدیثی مضمون همین روایت از امام باقر (ع) نقل شده که فرمودند: «قال جدی رسول الله (ص) آیه ا الناس حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه، الا و قد بینها الله عزوجل فی الكتاب و بینها لکم فی سیرتی» (حر عاملی، بی‌تا، ۱۸، ۴). جدم رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. آگاه باشید خداوند عزوجل آنها را در قرآن روشن کرده و من نیز آنها را برای شما در سنت و سیره‌ام بیان نموده‌ام. از ظاهر عبارت بر می‌آید که احکام ثابت و لایتغیر می‌باشند از طرف دیگر گذر زمان و ظهور نیازهای نوظهور مستلزم صدور احکام جدید است که علی‌الظاهر با قاعده جاودانگی احکام در تعارض است حال می‌خواهیم بدانیم:

سؤال اصلی:

- ۱- آیا احکام سابق به اعتبار شرایط جدید تغییر می‌کند و از ابتدا جعل و وضع و خلق صورت می‌گیرد؟ یا احکام الهی در گذر زمان کشف می‌شود نه اینکه تغییر کند؟
- ۲- تعارضی که بین جاودانگی احکام و تحول زمان رخ می‌دهد چگونه قابل جمع است؟

۲- فرض‌های متصور در باب تغییر احکام

در اینکه آیا احکام ثابت هستند یا تغییر می‌کنند استقراء سه فرض وجود دارد:

الف- احکام ثابت سابق رسیده به دلیل ظواهر آیات و روایات مجری است.

ب- احکام ثابت سابق رسیده به دلیل تغییر در ملاکات و مقتضیات به واسطه شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌کند.

ج- جمع بین دیدگاه دوم و سوم می‌باشد. یعنی هیچگاه حکم نازل شده شرعی به یک موضوع قابل تغییر نیست بلکه احکام ثابت وجود دارد لکن گذر زمان پرده از حکم واقعی آن بر می‌دارد و آن حکم موجود به جهت ظهور فعلیت آن اقتضاء پیدا می‌کند و بر اساس فهم نوی خطابات الهیه یا درک جدید عقلی کشف می‌شود.

۲-۱- فرض اول. احکام الی الابد ثابت است

در این فرض حکم، زمانی که به موضوعی تعلق گرفته، تا ابد صادق است و به هیچ وجه تغییر پیدا نخواهد کرد هر چند زمان و شرایط تغییر کند. یکی از فقهای معاصر می‌نویسد: «درست این است که حکم دوم برای همیشه ثابت است و تغییر نمی‌کند، هر چند ظرف آن حکم و یا احوال آن حکم، عوض شود. «روایت پیامبر (ص) همانند قرآن کریم است و فرقی بین معاملات و عبادات در روایت نمی‌باشد و همه احکام، از تغییر به دور هستند» (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۰، ۲۰).

به دو دلیل عمده در این زمینه می‌توان اشاره کرد:

۱. آیاتی که بر عدم تغییرپذیری شریعت در عبادات (موضوعاً و حکماً) دلالت می‌کنند، از قبیل «ان الصلاة كانت علی المومنین کتاباً موقوتاً» (نساء، ۱۰۳) و «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم» (بقره، ۱۸۳).

۲. تلقی موضوع و حکم در عبادات که از طرف شارع است، بدان معنا که عبادات موضوعاً و حکماً از طرف شارع مقدس، تلقی می‌گردد. همانگونه که اصل در تکلیف و مشروعیت عبادت باید از جانب شرع رسیده باشد. همچنین نحوه انجام‌دادن آن و کیفیت و کمیت آن نیز باید از ناحیه شرع تلقی گردد و در آن هیچگونه دخالتی نمی‌توان کرد. بر اساس این دو دلیل، ثابت می‌شود که احکام عبادی اسلام (در مقام اثبات) به هیچ وجه دستخوش تغییر و دگرگونی نمی‌گردد و موضوعات آن علی‌الدوام، همچنان برقرار است؛ اما در مقام ثبوت نیز، واقع امر چنین است و هرگز در اصل عبادت و فروع آن تغییری حاصل نمی‌شود، زیرا ویژگی نوع انسان به گونه‌ای است که نیایش و نیاز به پرستش به عنوان یک ارکان اساسی وجود او تعبیه گردیده و این نیاز جزئی از روح انسان است، جزئی لاینفک که گسستن آن محال است. ریشه ثبوت احکام عبادی را باید در ثبوت واقعی آن در وجود انسان جست و جو کرد. این گونه موارد متفق علیه است و همه فقها بر آن تأکید دارند، حتی کسانی که تحول و تغییر در احکام شریعت را غیر قابل اجتناب می‌دانند (گروه دوم) قبول دارند که اصل عبادات و وجوب دائمی آن مستثنا می‌باشد، اما سخن گروه دیگر که به هیچ وجه تغییر احکام الهی را قبول ندارند، از این موارد و امثال آن بسیار بالاتر است. ایشان در توجیه خود می‌گویند: ادله احکام، اقتضا می‌کند که احکام ثابت و همیشگی باشند، زیرا این ادله اطلاق زمانی دارند و باید در تمامی زمان‌ها به یک شکل مورد عمل قرار گیرند. اطلاق ادله احکام این معنا را می‌رساند که تا زمانی که دین اسلام باقی است، کیفیت و اصل حکم و نوع حکم نیز طبق همان احکام تشریح شده، ثابت و برقرار است؛ مگر این که حکمی در زمانی نسخ شود که تغییر حاصل می‌شود. مؤید اطلاق ادله و دلیل دیگر، روایات معتبری است که مضمون آن یا عین عباراتش همان جمله معروف «حلال محمد حلال ابدی الی یوم القیامه...» است؛ یعنی آنچه را پیامبر (ص) حلال یا حرام قرار داده، ابدی است و حکمی موقت نمی‌باشد که در شرایط خاص، تغییرپذیر باشد. بنابراین، اطلاق ادله احکام به تایید روایاتی از این قبیل صراحتاً تأکید می‌کند که احکام الهی به زمان خاصی اختصاص ندارند و ثابت و دائمی و تغییرناپذیر است (ادیبی مهر، ۱۳۹۳، ۱۶۲).

۲-۱-۱- نقد فرض نخست

عمده نقدی که می‌توان بر این فرض دانست این است که اولاً تعارض جاودانگی و تحول زمان حل نخواهد شد، ثانیاً گرد کهنگی و منسوخ بر آن می‌نشیند و چالاک‌ی و چابکی شریعت و انعطاف‌پذیری آن تنها برای یک مقطعی قابل پذیرش است و در ادوار مستقبل خویش مطلوبیت و مرغوبیت خویش را از

دست می‌دهد و در نتیجه انگیزه دینی‌شدن و دینی رفتار نمودن به ویژه در بعد اجتماعی کاهش می‌یابد و پیامد این فرض سکولار شدن جامعه و منزوی گشتن دستورات مذهبی خواهد شد. اتفاقی است که قرن‌ها در جامعه مسیحیت رخ داده است و دین حالت نمادین و سمبلیک پیدا نموده است (ویل دورانت، ۱۳۷۷، ۶، ۳۴۸).

۲-۲- فرض دوم. احکام به دلیل تغییرات در موضوعات، ملاکات و مقتضیات تغییر

می‌کند

فرض دوم این است که احکام در هر مقطعی و در هر مکانی با مقاطع دیگر به دلیل متفاوت بودن شرایط و اثربخشی دو عنصر زمان و مکان در شکل‌گیری موضوع متفاوت است. «... زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که حکم جدیدی می‌طلبد» (امام خمینی، ۱۳۷۲، ۲۱، ۹۸).

در این فرض مبانی تغییر عبارت اند از :

- ۱- تغییر حکم به دلیل تبدیل رأی مجتهد
- ۲- تغییر حکم بر اساس تغییر موضوع
- ۳- تغییر حکم بر اساس ملاکات
- ۴- تغییر حکم بر اساس فهم عرفی
- ۵- تغییر حکم از باب حکم حکومتی

۲-۲-۱- تغییر حکم به دلیل تبدیل رأی مجتهد

«مجتهد همواره تلاش دارد که بر اساس دلایل روشن و معتبر علمی به حکم واقعی رسیده و آنرا برای دیگران بیان نماید در صورتی که دلیل علمی و قطعی برای حکم نداشته باشد از دلیل احتمالی معتبر و نشانه‌های دیگر کمک می‌گیرد و با استفاده از مبانی در اصول و فقه و رجال و حدیث فتوا می‌دهد از این رو، ممکن است زمانی به انجام کاری فتوا دهد و در زمان دیگر آن را تغییر دهد. به عنوان مثال ممکن

است فقیهی سن بلوغ را برای دختران، زمانی، اتمام نه سال و در زمان دیگر اتمام دوازده سال اعلام بکند که این امر آثار فقهی بسیاری در توجه و عدم توجه احکام کیفری و غیر کیفری نسبت به یک دختر یا زده ساله خواهد داشت یا این که فقیهی زمانی تعزیر به غیر تازیانه را تجویز نکند و زمانی دیگر به واسطه دست پیدا کردن به دلیلی دیگر یا به جهت تغییر ایجادشده در نظریات و مبانی اصولی، فقهی، رجالی، حدیثی و ... فتوای خود را تغییر دهد و تعزیر به غیر تازیانه را مجاز شمرده و حکم جدید صادر نماید (عابدیان، ۱۳۹۱، ۳۳). تطبیق استدلال مستدل بر تغییر حکم یک استدلال کاملاً ناصوابی است؛ چون ظاهراً استدلال‌کننده تغییر رأی مجتهد را تغییر حکم ملاحظه نموده که کاملاً واضح است تبدیل رأی مجتهد از بحث تغییر حکم خارج است و ربطی به این موضوع ندارد.

۲-۲-۲- تغییر حکم بر اساس تغییر موضوع

با توجه به اینکه تغییر حکم شرعی با فرض ثابت بودن موضوع آن به معنای نسخ آن خواهد بود و نیز پس از پایان دوره تشریح بعد از پیامبر اکرم (ص) در احکام شرعی وجود ندارد، بنابراین تغییر حکم تنها با تغییر و تحول موضوعات احکام امکان‌پذیر است. اما تغییر از چند طریق صورت می‌گیرد:

۲-۲-۲-۱- تغییر ماهوی موضوع

یکی از روشن‌ترین حالت‌های تغییر موضوع، استحاله آن به موضوع دیگر است حضرت امام در بحث از مطهرات یکی از راه‌های تطهیر را دود یا خاکسترشدن شیء نجس توسط آتش می‌دانند و در توضیح آن که اضافه می‌کنند: این حکم مختص آتش نیست و اینگونه نیست که استحاله مطهر باشد بلکه عامل تطهیر، تبدیل موضوع به موضوع دیگری است و در موارد دیگر چیزی دیگر مطهر محسوب شده است (امام خمینی، ۱۳۷۲، ۴، ۳۶۷).

ایشان مبنای کلیه حصول طهارت از طریق استحاله را تبدیل موضوع نجس یا متنجس به موضوع دیگر می‌دانند، به گونه‌ای که عنوان موضوع دلیل اجتهادی که حکم نجاست بر آن مترتب شده است، باقی‌ماند و در صورتی که تغییر به گونه‌ای باشد که موضوع از عنوان دلیل موضوع اول خارج نشود، همچنان حکم به نجاست آن می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۲، ۴، ۳۶۷).

بنابراین در استحاله مصداقی از تحت عنوان موضوعی خارج شده و تحت عنوان موضوعی دیگر که محکوم به حکمی دیگر است در می‌آیند. انقلاب یکی از راه‌های استحاله است که تبدیل شدن خمر به خل از موارد آن است. در این مورد مصداقی از تحت عنوان کلی «خمر» خارج شده و تحت عنوان کلی «خل» قرار می‌گیرد و لذا حکم آن از حرمت و نجاست به حلیت و طهارت تبدیل می‌شود.

از موارد دیگر استحاله، انتقال مصادیقی از یک موضوع به مصداق موضوع دیگر و جزئی از آن موضوع شدن است. برای مثال چنانچه مایع نجس به گیاه منتقل شده و تبدیل به رطوبت گیاه شود به گونه‌ای که از تحت عنوان نجس خارج شده و جزء اجزای درخت و گیاه محسوب شود پاک خواهد شد. همچنین اگر حیوانی خون انسان را خورده با تصرف دستگاه هاضمه او، جزء اجزاء یا خون او شود در این صورت نیز حکم نجاست و حرمت بر آن مترتب نخواهد شد (امام خمینی، ۱۳۷۲، ۴، ۳۶۸). البته در همه این موارد چنانچه شک در حصول تغییر و انطباق عنوان جدید بر آن باشد و اطلاق دلیل لفظی اجتهادی یا ادله دیگر مقتضی طهارت آن نباشد، استصحاب مقتضی نجاست آن خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۲، ۴، ۳۶۸).

آنچه از سوی باورمندان تغییر حکم تحت عنوان تغییر ماهوی موضوع آمده مورد قبول نگارندگان می‌باشد اما ربطی به تغییر حکم ندارد، بلکه ایشان معتقدند موضوع تغییر می‌کند و حکم عوض می‌شود این نکته مورد قبول است اما اگر به جای تغییر موضوع، تغییر حکم گفته می‌شود مورد قبول نیست چون طبیعی است تغییر علت یعنی تغییر موضوع سبب تغییر معلول و یا حکم گردد، اما ادعای نگارندگان آن است این پدیده گفته شده تغییر حکم نیست.

۲-۲-۲- تغییر در شرایط بیرونی موضوع

شرایط بیرونی موضوع، موجب تغییر موضوع می‌شود که در این حالت مراد از تغییر به دو صورت قابل تصور است:

الف) تغییر مصادیق موضوع

در برخی از موارد وقتی تعبیر از تغییر موضوع می‌شود مراد تغییر مصادیق یک موضوع کلی است. مراد از مصادیق در اینجا افراد یک موضوع کلی می‌باشد، نه مصداق خارجی که در عالم خارج وجود دارد و منظور از آن موضوع خارجی که موضوع حکم در قضایای خارجی می‌باشد و در صورت شبهه در آن به

شبهه مصداقیه تعبیر می‌شود، نیست. برای مثال، در حوزه مسائل اخلاقی در روایات و بنا به روایتی پیامبر اکرم (ص) فرمودند: اکرموا اولادکم و احسنوا ادا بهم تغفر لکم (حر عاملی، بی تا، ۱۲، ۴۶۷). اما مصداق این اکرام در شرایط مختلف زمانی و مکانی با توجه به فرهنگ حاکم بر جامعه تحقق می‌یابد به طور کلی رعایت ادب در محیط‌های مختلف اعم از نظامی، خانوادگی، دانشگاه به اشکال مختلف متجلی خواهد شد. همچنین قرآن کریم حب شهوات را وسایل تزیین امور توسط شیطان برای انسان می‌داند. زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضة و الخیل المسمومه و الانعام و الحرث ذلك متاع الحیاه الدنیا و الله عنده حسن العاب (آل عمران، ۱۴). اما امروز شاید اینگونه اسبان نشان‌دار برای عموم مردم چندان جذابیتی نداشته باشد، ولی در مقابل؛ خودروها با مدل‌های مختلف از چنین جذابیتی برخوردار باشند یعنی مصداق تزیین با توجه به تغییر عرف متغیر خواهد بود. در حوزه مباحث فقهی مثال‌های متعددی از این قسم وجود دارد که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

- ۱) در شرع اسلام برای خانم‌ها نسبت به چگونگی پوشش بدن از مرد بیگانه ملاک‌های معین شده است ولی نوع پوشش و لباس ممکن است نسبت به اقوام و فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد.
- ۲) در حوزه روابط خانوادگی یکی از مواردی که به عنوان وظیفه مرد در قبال خانواده در شرع مقدس معین شده است تأمین هزینه زندگی و نفقه می‌باشد اما میزان نفقه با توجه به شأن خانواده و وضعیت فرهنگی و اقتصادی جامعه متفاوت خواهد بود.
- ۳) در آیه شریفه قرآن دو مبنای اصلی برای انتقال مالکیت آورده شده است: تجارت‌بودن عمل و راضی بودن طرفین معامله؛ و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوه‌ها الی الحکام لتا کلوا فریقا من اموال الناس بالائتم و انتم تعلمون (بقره، ۱۸۸). اما هم نوع تجارت و هم نوع اعلام رضایت در زمان و مکان‌های مختلف و اساس عرف هر جامعه متفاوت خواهد بود. در موضوع تجارت عقود جدیدی مثل بیمه، استصناع، بورس و ... وجود آمده است. اعلام رضایت و اراده خرید و فروش نیز به تبع زیان هر قومی و عرف آن جامعه تفاوت دارد. امروز در برخی از موارد مثل خرید از اینترنت با تأیید علامت‌هایی که به این منظور تعیین شده است اعلام رضایت می‌شود.
- ۴) قمار به عنوان امری نامطلوب مورد تحریم شارع قرار گرفته است؛ اما آلات قمار در طول تاریخ متفاوت بوده و گاهی آلات قدیمی جای خود را به آلات جدید داده‌اند.

۵) در حوزه مسائل حکومتی و سیاسی اسلام حفظ نظام اسلامی از واجبات محسوب می‌شود و رسیدن به این هدف در شرایطی با توجه به وضعیت جامعه مقتضی اتخاذ تدابیر مناسب با اعضاء داخلی و بین‌المللی است.

ب- تغییر عنوان موضوع

حالات دیگری که از آن به تغییر موضوع تعبیر می‌شود، تغییر در اصل و عنوان موضوع است. به این صورت که موضوعی که در شرایط قبلی تحت اصل و عنوانی قرار گرفته بود و در نتیجه حکم آن عنوان بر آن مترتب می‌شد، در شرایط جدید معنون به عنوان دیگری می‌شود و در نتیجه حکم آن اصل و عنوان جدید بر آن مترتب می‌شود. معنون شدن به عنوان جدید به دو صورت امکان‌پذیر می‌باشد:

الف) تعلق عنوان ثانوی بر موضوع: در این حالت ضمن اینکه موضوع، اصل و عنوان خود را حفظ می‌کند، عنوان دیگری بر آن مترتب می‌شود که اصطلاحاً به آن عنوان ثانویه می‌گویند. اضطرار، اکراه، جهل، خطا، ضرر و ضرار، عسر و حرج از جمله این عناوین به شمار می‌آیند. چند نکته در این موارد قابل ذکر است:

۱) احکام ثانویه که شارع آنها را برای شرایط خاصی تشریح کرده است، به تعبیر محمدتقی حکیم نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری احکام اسلامی در شرایط مختلف زمانی و مکانی می‌باشند: در واقع اکثر احکام اولیه با ترتب عنوان ثانویه بر آنها، مبتدل می‌شود. پس واجب ممکن است به حرام تحول یابد و حرام به مباح و مباح به مستحب و ... و از این مسأله انعطاف‌پذیری احکام اسلامی و قابلیت آن برای شرایط مختلف زمانی و مکانی، روشن می‌شود (حکیم، ۱۹۷۹، ۷۴).

۲) اینکه امکان تحول امر حرام به واجب و بالعکس وجود دارد، نشان‌دهنده این مطلب مهم است که علی‌رغم این که احکام شرعی در مقام ثبوت تابع مصالح و مفاسد می‌باشند و در نتیجه فی نفسه مستلزم حسن و قبح عقلی قبل از بیان شارع بوده و نظریه ارائه شده توسط اشاعره مبنی بر عدم حسن و قبح عقلی افعال به اعتقاد امامیه و معتزله باطل می‌باشد، ولی این مسأله، به این معنا نیست که حسن و قبح مترتب بر برخی از عناوین ذاتی بوده و قابل انفکاک نباشد. مرحوم مظفر در این ارتباط تقسیم‌بندی مشهوری دارد. ایشان عناوین احکام را به عناوینی که دارای حسن و قبح ذاتی می‌باشند و عناوینی که حسن و قبح آنها عرضی و عناوینی که نسبت به حسن و قبح لا اقتضائی باشند، تقسیم می‌کند. عدل و ظلم از دسته اول و تعظیم دوست از دسته دوم و ضرب از دسته سوم محسوب می‌شود. به این معنا که هر فعلی تا زمانی که

عنوان ظلم یا عدل بر آن صدق کند قبیح یا حسن خواهد بود. اما تعظیم دوست که مقتضای حسن می‌باشد، اگر بر آن عنوان تحقیر دوست دیگر صادق آید، حسن نخواهد بود. فعل «ضرب» هم چنانچه برای تادیب باشد حسن و چنانچه برای تشفی فاعل صادر شود قبیح خواهد بود.

۳) یکی از مباحث مهم در خصوص احکام ثانویه، این است که آیا با تعلق عنوان ثانوی و در نتیجه تعلق حکم جدید بر آن، حکم قبلی زائل می‌شود یا اینکه با توجه به تشریح احکام شرعی به نحو قضایای حقیقیه حکم سابق باقی مانده و مواخذه، یا آثار شرعی بر آن مترتب نخواهد شد. این مسأله در کتب اصولی در موضوعات اصل برائت و تراحم و ... مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد همه عناوین ثانویه را نتوان مشمول یک قاعده قرار داد. ظاهراً مراد از رفع در حدیث نبوی رفع حکم نباشد. بنابر این در این موارد حکم عنوان سابق باقی مانده و مواخذه یا آثار شرعی بر آن مترتب نخواهد شد. مؤید این مطلب برخی از آیات شریفه‌ی قرآن می‌باشد. برای مثال، بر مبنای آیه ۱۷۳ سوره مبارکه بقره در صورت اکل اضطراری برخی از محرّمات، در شرایط خاص گناهی بر انسان نوشته نشده و مشمول غفران الهی خواهد شد:

در آیه‌ی ۲۸۶ سوره بقره نیز از خداوند می‌خواهیم در صورت ارتکاب برخی از گناهان از روی خطا یا نسیان ما را مشمول عفو خود نماید.

این تعابیر صریح کنایه در بقای حکم و رفع مواخذه می‌باشد. اما عناوینی مثل عسر و حرج و ضرر و ضرار که ادله آنها حاکم بر ادله اولیه می‌باشند، ناظر به رفع حکم در مقام تشریح می‌باشند. به عبارت دیگر، در این گونه موارد نفی حکم به لسان نفی موضوع صورت گرفته است.

ب) تغییر عنوان موضوع و زایل شدن عنوان قبلی: در این حالت موضوعی که قبلاً تحت اصل و عنوانی قرار داشته با تغییر در شرایط بیرونی موضوع، تحت اصل و عنوان دیگری قرار می‌گیرد. این مطلب با ذکر مثال‌هایی تبیین می‌شود:

۱) در حوزه مسائل سیاسی ممکن است برقراری روابط سیاسی با کشوری در شرایط خاصی موجب تقویت نظام اسلامی شود، ولی در شرایط دیگر از تحت این عنوان خارج شده و موجب ضعف یک نظام و مستلزم تسلط کفار بر جامعه اسلامی شود و لذا مورد نفی و نهی شریعت قرار گیرد. جنگ، پذیرش صلح، خرید و فروش سلاح به کفار و... از موضوعاتی است که در مواردی موجب حفظ نظام اسلامی شده و متضمن مصلحت مسلمین می‌باشد و در مواردی چنین نیست.

۲) در ارتباط با مسائل اخلاقی نوعی عمل خاص مثل بلندشدن هنگام ورود دیگران که نوعی احترام محسوب می‌شود، ممکن است در ظرف زمانی مکانی خاص تحقیر دیگران و یا بی‌نظمی در جلسه را به دنبال داشته باشد و لذا امری مطلوب محسوب نشود.

۳) در مورد مسائل فقهی در شرایط زمانی متفاوت، تغییر دستورات ائمه(ع) سابقه دارد. برای مثال، بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی در شرایطی که تعداد حجاج محدود باشد و نیازمندان همان منطقه زیاد باشند، امری نادرست تلقی می‌شده است، اما در شرایطی که گوشت قربانی بیش از نیاز فقرای آن منطقه باشد نگهداری آن، در آن منطقه موجب اسراف و امری نامطلوب به شمار می‌آید.

۲-۲-۳- تغییر حکم بر اساس ملاکات

ملاک حکم عبارت از مصالح و مفاسد واقعیه‌ای است که حکم برای آنها وضع می‌شود. در اینکه کشف این ملاکات توسط غیر شارع امکان دارد یا نه، باید گفت که کشف این ملاکات (یعنی مصالح و مفاسد) در تعبدیات غیر ممکن و در غیر تعبدیات، ولو به صورت موجه جزئیه، ممکن است؛ و ما می‌توانیم در غیر تعبدیات به راز جعل احکام و ملاکات آنها پی ببریم. آنچه لازم است مورد توجه قرار گیرد این است که ممکن است این مصالح و مفاسد در زمانها و مکانهای مختلف تغییر شکل داده و به تبع تغییر آنها، حکمشان تغییر کند. تنها یک مصلحت است که همواره پایدار و ثابت باقی مانده و امکان تغییر در آن وجود ندارد و آن مصلحت حفظ نظام اسلامی است. از این رو در مقام عمل، وظیفه مکلف نسبت به یک فعل در زمانهای مختلف متفاوت خواهد بود. زمانی باید با طایفه‌ی خاصی بجنگد و در زمان دیگر با همان طایفه صلح کند. زمانی واجب است تقیه کند و زمانی تقیه بر او حرام است. این نحوه‌ی عمل در سیره‌ی پیامبر (ص) و ائمه (ع) قابل مشاهده است. پیامبر (ص) زمانی با مشرکین می‌جنگیدند و در زمان دیگر با آنان صلح می‌کردند. زمانی مسلمین از اقامه نماز جمعه به جهت تقیه نهی شدند و زمانی به دلیل وجود شرایط مساعد مأمور به اقامه‌ی نماز جمعه شدند.

به همین جهت است که برای ذکر علت تعارض موجود در بین اخبار، تفاوت شرایط و موقعیت‌های مختلف زمانی و مکانی از جمله علل ایجاد تعارض مطرح شده است. همچنین در اخبار علاجیه نسبت به اخبار متعارض مأمور به عمل به آخرین روایت صادره از معصوم (ع) و کنار گذاشتن روایت سابق شده‌ایم

زیرا روایت مؤخر بر اساس شرایط جدید صادر شده است. صلح امام حسن (ع) و جنگ امام حسین (ع) نیز از همین منظر قابل توجیه است.

از آنجایی که مصالح و مفاسد در شرایط زمانی و مکانی متفاوت تغییر می‌کند به تبع آنها احکام نیز که تابع این مصالح و مفاسد، یعنی ملاکات هستند تغییر خواهد کرد. تشخیص این تغییر امری صعب و دقیق است که غفلت از آن سبب تحریف و تغییر در دین الهی خواهد شد. کمالینکه عدم توجه به این امر، ناکارآمدی و نارسایی دین و احکام را در پاسخ به ضرورت‌های زندگی به دنبال خواهد داشت. فقهای بزرگوار شیعه در طول زمان هر دو جنبه را مدنظر داشته و احتیاط لازم را برای کشف ملاکات به طور یقین به کار می‌بردند. نمونه‌هایی از عملکرد فقهای معظم را در این مورد اشاره قرار می‌دهیم.

امام خمینی (ره) که وجوب نهی از منکر را عقلی می‌داند، می‌فرماید:

حتی در فرضی که حیوانی بخواهد عملی انجام دهد که مبعوض مولی است، اگر مکلف بنشیند و او را از ارتکاب این عمل باز ندارد، کوتاهی کرده و مستحق مجازات است، آن هم نه به خاطر اهمیت فعلی که از حیوان سر می‌زند، بلکه به خاطر آنکه عمل، مبعوض مولاست، چون ملاک در وجوب نهی از منکری که انسان انجام می‌دهد، در اینجا هم وجود دارد و آن تحقق فعلی است که مبعوض مولاست (امام خمینی، ۱۳۸۱، ۱، ۱۳۶). هم ایشان در بحث ربا از آیه‌ی شریفه‌ی «و ان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون» استفاده کرده‌اند که دریافت زیادی از نظر شارع ظلم است و اگر نگوئیم علت حرمت رباست، لاقول حکمت آن است؛ اما حکمتی نیست که بتوان از آن دست برداشت. سپس مثالی را ذکر کرده‌اند که آیا جایز است کسی بگوید: «شرب خمر حرام است ولی اگر خمر را در کپسولی ریختیم و خوردیم، مانعی ندارد چون علت در این حکم، حکمت است نه علت تامه» یا بگوید: فروختن قرآن به کافر حرام است ولی هبه‌ی آن مانعی ندارد، چون هبه غیر از بیع است، گرچه سر حرمت بیع هم این بوده که قرآن تحت تسلط کفار در نیاید، ولی این امر، حکمت حکم است نه علت، لذا نمی‌توان حرمت بیع را به هبه هم تسری داد و آن را هم حرام شمرد؟! (امام خمینی، ۱۳۸۲، ۲، ۴۰۹). ایشان معتقدند که حکمت حرمت ربا، مفاسد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فراوانی است که بر آن مترتب است و این مفاسد در همه موارد آن، ساری و جاری است (همان ماخذ، ۴۱۵). از این رو، حیلۀ را در باب ربا باطل دانسته و در این امر عقلایی تکیه بر روایات داله (اگر دلالت نام باشد) بر جواز حیلۀ در باب ربا را دور از صواب دانسته‌اند (همان ماخذ، ۴۰۶).

در مبحث بیع سلاح به کفار و مشرکین، آن را تابع مصالح روز و مقتضیات زمان دانسته‌اند، به این معنا که مشرک و کافر به طور مطلق موضوع حکم واقع نشده است و لذا تمسک به اصول و قواعد در این زمینه، موردی ندارد؛ بلکه اگر مصالح اقتضاء کرد، فروش و حتی مجانی‌دادن سلاح به کفار جایز، بلکه گاهی لازم می‌شود. اما اگر این امر به مصلحت امت اسلامی نبود، ممنوع و حرام است، پس حکم دایر مدار مصلحت و مفسده است (امام خمینی، ۱۳۸۱، ۱، ۱۵۳).

صاحب جواهر (ره)، فروش گندم مرطوب در برابر گندم خشک را به دلیل مماثل بودن جایز دانسته و چنین معامله‌ای را از تحت دلیل حرمت ربا خارج می‌داند، در برابر کسانی که آن را منع کرده‌اند (به دلیل نقصانی که در گندم مرطوب پس از خشک شدن بروز می‌کند و مساوات در حین معامله هم سودی ندارد). این گروه در خصوص فروش خرماي رطب در برابر خرماي خشک، به حدیثی استدلال کرده و آن را منع نموده‌اند. صاحب جواهر در ادامه می‌گوید:

مناقشه نسبت به حجیت علت در غیر مورد آن که خرماي رطب و خشک می‌باشد، سست است چنانچه در اصول تبیین شده، بلکه به نظر ما علت در روایت حلبی مانند صریح در تعمیم است بنابراین شایسته نیست در جواز فروش رطب در مقابل خرماي خشک تردید شود، آنطور که مصنف تردید کرده، زیرا چنین معامله‌ای از موارد علت مزبور است (نجفی، ۱۹۸۱، ۳۳، ۳۶۷).

لذا کسانی که علت را تعمیم نداده‌اند، مثل محقق در شرائع و شیخ در مبسوط و ابن ادریس، موارد دیگری مثل بیع عنب با زبیب و هر رطب و یابسی را جایز می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۳۵۱، ۴، ۱۷۳؛ محقق حلی، ۱۳۹۰، ۱۴۱؛ ابن ادریس حلی، ۱۲۷۰، ۲۱۷).

بعضی از محققین علت محجور بودن سفیه را در اموال و اعمال او مشترک می‌دانند و حکم اموال را به اعمال او هم سرایت می‌دهد، ایشان می‌فرمایند:

محجوریت سفیه نسبت به اموالش از قصور ذاتی او به خاطر نادانی و کم‌عقلی و ضعف ادراک او نشأت می‌گیرد، چرا که جهل او به مصلحت و مفسده موجب تلف مال و تبذیر و صرف آن در غیرمورد خود می‌شود . . . و این علت چنانچه ملاحظه می‌شود هم در اموال او مطرح است و هم در اعمال. زیرا همچنان که ممکن است مالش را تباه کند، بسا که در برابر یک درهم اجیر شود؛ در حالی که اجرت کاری که انجام می‌دهد، پنجاه درهم باشد؛ پس علتی که مقتضی حجر اوست مشترک بین مال و عمل اوست و همان طور

که حفظ مصالح او در اموالش اقتضا می‌کند که ولی برای او نصب شود، نسبت به اعمالش هم این چنین است (خویی، بی تا، ۱، ۱۷۴).

۲-۲-۴ - تغییر حکم بر اساس فهم عرف

عرف روش مستمر قومی است در رفتار و گفتار که آن را عادت و تعامل نیز می‌گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۱، ۴۸۸) گذشته از کاربردهای عرف در استخراج حکم شرعی و موضوع آن، در جریان و فرایند استنباط، مجتهد با سه عنوان اصلی حکم، موضوع و مصداق روبرو است. عنوان اول، یعنی «حکم» را فقیه از منابع اولیه، استنباط می‌کند. عنوان دوم، یعنی «موضوع» و حدود آن را فقیه باید از متن روایات با تکیه بر قول اهل لغت و یا عرف مشخص کند. تعیین عنوان سوم، یعنی «مصادیق» و وظیفه فقیه نیست، بلکه بر عهده‌ی مکلف و عرف یا متخصصان فن است (میرحسن عابدیان، ۱۳۸۱، شماره‌ی ۱۵ و ۱۶) تردیدی نیست که حکم تابع موضوع است و رابطه‌ی سببی و مسببی بین آن دو وجود دارد. به طوری که اگر موضوع تغییر کرد، حکم نیز تغییر می‌کند و تغییر موضوع نیز بستگی به تحوّل در عرف جامعه دارد. شهید اول (ره) در این زمینه می‌فرماید: «تغییر احکام با تغییر عادت‌ها جایز می‌باشد، هم‌چنانکه در نقود متداوله و وزن‌های رایج و نفقه‌ی همسر و نزدیکان از عادت زمانی که در آن زمان واقع شده تبعیت می‌شود» (محمدبن مکی عاملی، [شهیداول]، ۱۳۶۰، ۱، ۱۵۱) و نیز همو می‌فرماید: «اگر توهین‌ها به حسب مناطق مختلف باشد، در تعزیر، عادت هر منطقه مورد ملاحظه قرار می‌گیرد» (همان، ۲، ۱۴۴).

بنابراین تغییر عرف با پیدایش پدیده‌های جدید (مانند مالکیت‌های فکری و ادبی و تحولات عمیق که در اشیاء پدید آمده) باعث خواهد شد که حکم شرعی نیز تغییر پیدا کند. به طور نمونه اسلام حکم به حرمت و بطلان معامله‌ای نموده که مورد منفعت عقلایی قابل اعتناء نداشته باشد، چنان که مستفاد از آیه شریفه نهی از اکل مال به باطل است (بقره، ۱۸۸). بر این اساس، فقها به حرمت خرید و فروش بعضی از اشیاء از قبیل خون، مدفوع و بول فتوا داده‌اند، چون منفعت عقلایی ندارند و لذا اگر شرایط زمان و مکان طوری باشد که نزد عقلاء دارای منفعت مشروع قابل اعتناء باشند و خون قابل نگهداری شد و برای بیماران قابل استفاده شد و یا کود برای کشاورزی مصرف داشت، حکم حرمت خرید و فروش عوض می‌شود و حکم به حلال بودن خرید و فروش آنها می‌شود.

آیت‌الله خوانساری (ره) در این باره می‌گوید: «ملاک جایز بودن معامله بر چیزی این است که دارای فایده عقلایی قابل اعتناء باشد و شرعاً از آن نهی نشده باشد و از این قبیل است، خرید و فروش خون در زمان ما بر اثر تزریق آن در بدن کسی که نیاز به خون دارد و مشرف به مرگ است» (سید محمد واسعی ۱۳۷۹، ۵۶).

نمونه دیگر این که اسلام به نص قرآن کریم، حکم به حرمت ربا نموده است (بقره، ۲۷۵ و موضوع حکم به حرمت ربا، مواردی است که با پیمانانه و ترازو قابل اندازه‌گیری باشد. چنان که امام صادق(ع) می‌فرماید: «ربا واقع نمی‌شود مگر در اشیایی که پیمانانه کردنی یا وزن کردنی باشند» (حرعاملی، بی‌تا، ۱۸، ۱۳۴). معیار در مکیل و موزون بودن یا نبودن هر چیزی عرف است که بر حسب مکان‌ها و زمان‌ها فرق می‌کند. از این‌رو، وقتی از امام(ع) سؤال شد که آیا می‌شود یک گوسفند را در برابر دو گوسفند و یک تخم مرغ را در برابر دو تخم مرغ معامله کرد؟ حضرت می‌فرماید: «مادامی که کیل و وزنی نباشد، اشکالی ندارد» (همان، ۱۳۳). لذا اگر چیزی مثل تخم مرغ را در مکانی که به صورت وزنی فروخته می‌شود بفروشد و زیادتر بگیرد موضوع حکم به حرمت ربا می‌شود و اگر چیزی را که در زمانی یا مکان دیگر به صورت عددی خرید و فروش می‌شود، بفروشد و زیادتر بگیرد موضوع حکم حلیت بیع می‌شود(همان ماخذ).

بنابراین، عرف نقش مهم در استنباط، تجدید و تحول احکام شرعی دارد. ابن جوزی یکی از محققان اهل سنت در این زمینه می‌نویسد: «هرگاه عرف جدیدی به وجود آمد از آن تبعیت کن و هرگاه عرف منتفی شد تو هم آن را الغاء کن و بر ظاهر کتاب‌ها جمود نداشته باش، بلکه هرگاه شخصی از شهر دیگر پیش تو آمد و از تو استفتاء کرد به او طبق عرف شهر خودت پاسخ نگو، بلکه عرف شهر او را بپرس و با لحاظ عرف شهر او اظهار نظر کن» (حمید دهقان، ۱۳۷۶، ۱۲).

۲-۲-۵- تغییر حکم از باب حکم حکومتی

احکام حکومتی مجموعه‌ای قوانینی هستند که به مقتضای مصالح برای اداره‌ی جامعه و اجرای احکام الهی و حفظ نظام اسلامی، مستقیماً یا با واسطه، از سوی حاکم اسلامی وضع و به اجرا در می‌آیند. چنان که از تعریف حکم حکومتی پیداست، مبنای صدور حکم حکومتی، «مصالح جامعه» است و از آن جایی که مصالح جامعه دائماً در حال تغییر است و در هر شرایط زمانی و مکانی، به نوع خاصی جلوه می‌کند، بنابراین حکم حکومتی نیز در معرض زوال و تغییر بوده و در هر موقعیتی شکل جدیدی به خود خواهد

گرفت. همین مبنا و حفظ مصلحت اجتماع است که باعث می‌شود در مقام تراحم بین حکم حکومتی و حکم فردی، حکم حکومتی مقدم شود. حکم حکومتی برای حاکم اسلامی این توانایی را ایجاد می‌نماید که در پرتو قوانین و ملاک‌های معین شرعی و رعایت مصالح امت اسلامی حکم را تغییر داده و یا اجرای آن را تا مدتی تعطیل نماید (میرحسین عابدیان، مجله متین، شماره ۱۵).

حکم حکومتی مصادیق فراوان دارد. به نمونه‌های از حکم حکومتی در زمان پیامبر (ص) و حکومت امام علی (ع) اشاره می‌نماییم.

۲-۲-۵-۱- احکام حکومتی عصر پیامبر (ص)

۲-۲-۵-۱-۱- تعیین جزیه

از روایات استفاده می‌شود که اختیار تعیین نوع و مقدار جزیه به دست حاکم اسلامی است. از این رو، پیامبر (ص) در موارد متعدد نوع و مقدار جزیه را یکسان تعیین نکرده‌اند. به عنوان نمونه، زراره از امام صادق (ع) نقل می‌کند که رسول‌الله (ص) از اهل ذمه، نگرفتن ربا و نخوردن گوشت خوک و ازدواج نکردن با خواهران و دختران برادر و خواهر را به عنوان جزیه پذیرفت (حرعاملی، بی‌تا، ۱۱، ۹۵). در روایت دیگر نیز از امام صادق (ع) آمده است که رسول‌الله (ص) جزیه زنانی از اهل نجران را هفتاد بُرد (یمانی) قرار داد (همان ماخذ).

۲-۲-۵-۱-۲- به آتش کشیدن مسجد ضرار

بنی عمر و بن عوف مسجدی را انتخاب کردند و از پیامبر (ص) جهت اقامه نماز در آن دعوت کردند و رسول‌الله (ص) نیز اجابت کرد. در این هنگام جماعتی در حدود دوازده یا پانزده نفر از منافقین از قبیله بنی غنم بن عوف از روی حسادت در کنار مسجد قبا، مسجدی را بنا کردند تا در آن نماز بخوانند و در جماعت رسول‌الله (ص) شرکت نکنند. بعد از اتمام بنا از رسول‌خدا (ص) در حالی که عازم سفر به تبوک بودند، دعوت کردند که در آن مسجد نماز بخوانند و برای آنان دعا کند. رسول‌الله (ص) فرمود پس از سفر خواهیم آمد و چون رسول‌الله (ص) از سفر به تبوک منصرف شد، آیه «والذین اتخذوا مسجداً ضراراً...» نازل شد (فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۵ و ۶، ۱۰۹). در این هنگام رسول‌الله (ص) با عاصم بن عوف

العجلانی و مالک بن الدخشم روبه رو شدند و دستور دادند که به این مسجد که اهل آن از ستمگرانند، بروید و آن را خراب کنید و آتش بزنید (همان، ۱۱۰).

۲-۲-۵-۱-۳- قطع درختان خرماي بنی نضیر

حکم اولی اسلام، ممنوعیت قطع درختان است و یکی از دستوراتی که رسول گرامی اسلام برای ما و فرماندهان خود داشتند این بود که «ولا تقطعوا شجاراً الا ان تضطروا الیها» (حرعاملی، بی تا، ۱۱، ۴۳) و در تعبیر دیگر فرمودند: «ولا تقطعوا شجار مثمرة» (همان، ۴۴) اما رسول اکرم (ص) در جنگ با یهودیان بنینضیر، دستور دادند که درختان خرماي آنان را قطع کنند. مرحوم طبرسی در اینزمینه می نویسد: «در جنگ با یهودیان بنی نضیر، پیامبر گرامی اسلام فرمود که درختان خرماي آنان را قطع کنند و آنها را بسوزانند. سپس آپهشربیفه ی «ما قطعتم من لینه... نازل شد» (طبرسی، ۹، ۱۳۳۳ و ۳۸۷، ۱۰) از جمله مصالح این کار، ناامید شدن بنینضیر از اقتصاد و منابع درآمد خویش و در نتیجه، استیلابیاس بر آنان بود.

۲-۲-۶- نقد و تحلیل فرض دوم

مطابق این فرض در پاره‌ای از شرایط تغییر حکم رواست اما بر این فرض نقدهایی وارد شده است که از نظر نگارندگان این نقدها متین بنظر نمی‌رسد.

الف-نقدهای غیر وارد

۱- ادعای خدایی نمودن

از دیدگاه اسلامی تغییر احکام خدا بدون دلیل شرعی، یعنی بی آنکه از سوی شارع مقدس بیان شده باشد به نوعی به ادعای خدایی کردن باز می‌گردد یعنی مدعیان این کار در حقیقت ادعای شرکت با خدا در مقام تشریح را دارند در حالی که خداوند هیچ کس را در حکم خود شریک نساخته است چنانکه در قرآن می‌خوانیم (و لا شرک فی حکمه احدا) (کهف، ۲۶). خدا در حکم خود هیچکس را شریک نمی‌کند. حتی پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نیز حق نداشته احکام الهی را از نزد خود تغییر دهد به دلیل آنکه قرآن می‌فرماید: (قل ما یکون لی ان ابدله من تلقا، نفسی) (یونس، ۱۵) بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تبدیل کنم. اگر اعتبار احکام اسلام از عقود و سیاسات و جز اینها موقت و مدت دار بود، لازم می‌آمد

خود شارع به آن تصریح فرماید ولی چنین چیزی در مدارک شرع به هیچ وجه دیده نمی شود (حسینی طباطبایی، ۲۳، ۱۳۹۰).

۲- ادعای نسخ شدن

تغییر احکام چنانچه به معنای وضع جدید و تأسیس نو باشد اساساً پذیرفتنی نیست، به دلیل آنکه وقتی گفته می شود حکم جدید گویا برای اولین بار مقرر است که انشاء شود این یعنی تاکنون چنین حکمی در لوح محفوظ نبود و تازه وضع شده است و این مطلب از حیث منطق فلاسفه اسلامی مورد قبول نیست چون یا باید گفته شود حکم سابق نسخ شده است و یا بقاء اتفاق افتاده است. از سوی دیگر می دانیم که نسخ و بقاء هر دو باطلند، دلیل بطلان نسخ این است که نسخ تنها توسط خداوند اتفاق افتاده است و اکنون که عصر غیبت است دیگر نسخ محقق نیست اما بقاء یعنی تغییر در اراده و تصمیم شارع که اصلاً از نظر متکلمین شیعه مورد قبول نیست پس با این توضیح تغییر احکام مطلوب شارع مقدس نخواهد بود (همان ماخذ، ۲۴).

همانطور که پیشتر مطرح شد این دو نقد، نقدهای غیر وارد است به جهت آنکه خود اشکال کننده معتقد است سخن بدون دلیل محل اشکال است در حالی که کسانی که خواستار تغییر حکم هستند حرفشان این است که این تغییر بدون لیل شرعی نیست و مستندات خویش را سیره پیامبر و اصحاب وی می دانند نکته در خور تامل آنکه آنچه تحت عنوان تغییر مطرح است از نظر نگارندگان تغییر به شمار نمی آید تا قائل به نسخ گردیم چون تغییری که ادعای آن می شود ناظر به موضوع است نه حکم پس حکم عوض نمی شود آنچه مبدل است موضوع است که به تبع آن حکم مناسب به خود را می گیرد دلیل دیگر آنکه در نسخ، حکم سابق از بین می رود در حالی که در فرض تغییر، حکم سابق در ظرف خویش فعلیت دارد و اگر چنانچه شرایط به دوره قبل باز گردد همان حکم گذشته مترتب می شود.

ب- نقدهای وارد

مبانی تغییر مردود است ادله‌ای تغییر که اقامه شد از نظر نگارندگان نمی تواند مورد قبول باشد. دلیل ردّ هر یک شرح ذیل است:

گفته شد تغییر حکم ناشی از تبدیل رای مجتهد است؛ در پاسخ می گوئیم مراد از حکم فقط حکم واقعی است که عندالله محفوظ است و از راه قطع حاصل می شود نه اعم از احکام واقعی و ظاهری که به

استناد امارات و اصول استنباط می شود، احکامی را که فقیه در پاره ای مواقع مطابق فتوای خویش تغییر می دهد از موضوع خارج است چون تغییر در فتوا ناشی از تغییر در ادله است و بعضاً چون دلیل جدید به دست می آید حکم لا حق جانشین حکم سابق می شود.

گفته شد تغییر حکم بر اساس تغییر موضوعات است این مسأله تغییر حکم نیست چون بدیهی است که موضوع عوض می شود حکم هم به مناسبت تغییر آن تبدیل به حکم جدید می شود؛ مراد از تغییر حکم یعنی با توجه به آنکه موضوع ثابت است حکم آن در مقطعی دیگر تغییر یابد نه آنکه به واسطه عوض شدن موضوع حکم مناسب با آن فعلیت یابد سپس اظهار شود که حکم تغییر یافته است این عنوان برای این ماهیت پذیرفتنی نیست.

گفته شده است تغییر احکام بر اساس ملاکات است. در پاسخ گفته می شود این دلیل مورد قبول نیست، بخاطر آنکه مفهوم تغییر حکم بر اینگونه ماهیات صادق نیست چون آنچه عوض می شود ملاک است نه حکم، بلکه حکم مناسب با آن ملاک بر موضوع ظاهراً مشابه عارض می شود چون می دانیم هر موضوعی حکم ویژه خود را دارد که با احکام سایر موضوعات که رابطه تباینی دارند متفاوت است.

گفته شده است تغییر حکم بر اساس فهم عرف است، این مبنا نیز مورد پذیرش نیست، به جهت آنکه تغییر عرف سبب تغییر موضوع می گردد و از آن جایی که موضوع مبدل شد اقتضاء حکم جدیدی را می نماید و نکته دیگر آنکه فهم عرف یقین آور نیست ممکن است عرف دچار خطای در دید شود از این روی قابل اعتماد نیست.

مبنای دیگر که مورد استدلال بوده است «تغییر حکم از باب حکم حکومتی» است. این دلیل نیز به جهت عارض شدن عنوان همچون اضطرار و ضرورت از اصل بحث خارج است چون فرض بحث در خصوص حکم واقعی اولی است نه حکم ثانوی، و از آن جایی که حکم ثانوی را شارع خود در نظر گرفته است و تابع شرایط خویش است مورد بحث نیست.

۲-۳- فرض سوم. پدید آمدن موضوعات جدید و کشف احکام مناسب با آن

مفاد این باور آن است که احکام برای همیشه ثابت و معین هستند و بین موضوع و حکم انفکاک وجود نداشته، در واقع هر موضوعی از حکم خاص و ثابت خویش برخوردار است. به بیان دیگر حکم از ابتدا به موضوع خاص تعلق داشته است، بر این اساس یا موضوع ثابت از ابتدا از حکم ویژه خود برخوردار بوده و تا موضوع هست حکم وجود دارد و یا این موضوع ثابت و حفظ شده از احکام متفاوت برخوردار گردد، حالت

اخیر بدون تغییر موضوع محال است، یعنی موضوع ثابت باشد اما حکم سابق از بین برود و حکم جدید انشاء شود، چون نسبت بین موضوع و حکم به منزله علت و معلول است، موضوع علت به شمار می‌آید و حکم معلول، تا علت تغییر نکند معلول عوض نمی‌شود از این رو گفته می‌شود حکم همواره، ثابت است.

در این که حکم پیوسته ثابت است دلایل نقلی و عقلی بر آن مترتب است:

۱- روایت

ثابت بودن حکم مستند به روایتی است که با دو نقل ماثور است، یک روایت از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) وارد شده که فرمودند: «حلال محمد، حلال ابدی است تا روز قیامت چیزی غیر از آن نیست و چیزی پس از آن نمی‌آید. و حدیثی دیگر با همین مضمون از امام محمد باقر (ع) نقل است که فرمودند: «قال جدی رسول الله (ص)، آیه الناس حلالی الی یوم القیامه و حرام حرامی الی یوم القیامه الا و قد بینها الله عز و جل فی الكتاب و بینها لکم فی سنتی و سیرتی» (حر عاملی، بی‌تا، ۱۸، ۴). جدم رسول خدا فرمودند: ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. آگاه باشید خداوند عزوجل آنها را در قرآن روشن کرده و من نیز آنها را برای شما در سنت و سیره‌ام بیان نموده‌ام.

بر اساس ظاهر این دو روایت احکام شرعی پیوسته ثابت و غیر قابل تغییر می‌باشد و کسی نمی‌تواند از پیش خود حکم موضوعی را که شارع مقدس بیان کرده است عوض کند چون که چنین تعویضی بدعت به شمار می‌آید، در واقع انشاء حکم شأن شارع است و تصرف در قلمرو احکام و تغییر آنها تخطی از اصول استنباط و قواعد شرعیه هست که اگر چنین تصرفاتی مجاز باشد باید از سوی خود شارع چنین مجوزی داده شود در حالیکه چنین اجازه‌ای وجود ندارد بلکه فقیه ماذون در کشف حکم است و همان حکم کشف شده که در تناسب با موضوع می‌باشد به استناد روایت یاد شده معین است. پس روایت ظهور در بیان ثابت بودن و دائمی بودن احکام دارد.

۲- اصل عدم

به نظر نگارندگان مهم‌ترین دلیل تغییرنمودن حکم، اصل عدم تغییر حکم است، در واقع سنگ بنای تأسیس حکم اصل عدم است و هرگاه کسی مخالف عدم باشد باید بینه‌ای متقن بر وجود دلیل مخالف اصل اقامه نماید و از آن جایی که برهانی متین بر خلاف چنین اصلی وجود ندارد از این رو اصل عدم مصون از هرگونه تعارض باقی می‌ماند و ادله‌ای که پیشتر از سوی موافقین تغییر حکم ارائه شد، ادله‌ای

نبودند که مفید اثبات معنا باشند، و تک تک آن ادله پاسخ داده شد. از سوی دیگر معروف است که گفته شد در حقوق موضوعه عقلایی نیست که قانون گذار قانونی وضع نماید و سپس آن قانون تغییر کند حال شارع مقدس که اعقل عقلا است به طریق اولی چنین بنایی را در افق نگاه و مبنای خویش ندارد، ممکن است کسی اشکال کند که در مصحف نسخ که موافق حکم است جایگاهی دارد، در پاسخ می‌گوییم نسخ یک حکم پایان انقضای مصلحت آن حکم است، در واقع آن حکم مترتب شده در مدت محدودی دارای مصلحت است و با سپری شدن آن مدت تاریخ انقضای آن حکم هم فرا می‌رسد.

دلیل دیگری که اصل عدم را معاضدت می‌نماید اطلاق زمانی است، «اتلاق ازمانی از اقسام اطلاق احوالی و به معنای شمول حکم بر موضوع در تمام زمان‌هاست. بنابراین در مواردی که مطلق، فردی از افراد ماهیت بوده و لحاظ شمول در آن به حسب تمام زمان‌هایی است که فرد را در بر می‌گیرد، اطلاق آن ازمانی است» (مصطفی خمینی، ۱۳۶۸، ۶۱۴، ۲).

زمانی که حکم به موضوعی به واسطه علم مطلق الهی تعلق گرفته است آن حکم با لحاظ همه زمان‌ها می‌باشد و اگر بناست که مقید به یک دوره خاصی گردد باید قرینه‌ای بر این امر موجود باشد و چنانچه تردید در وجود قید زائده و مشکوک باشد باید بنا را بر اطلاق گذارد، در ما نحن فیه نیز چنین است چون تقیید و قرینه محتاج به دلیل متقن است در حالی که ثابت نشده است، از این رو تغییر حکم محمل و وجهی ندارد.

۳- استصحاب حکم به بقای حکم شرعی کلی

مراد از استصحاب مذکور، استصحابی است که مستصحب آن حکم شرعی کلی، مثل وجوب، حرمت، طهارت و نجاست است، مانند استصحاب حکم نماز جمعه در زمان غیبت، به این بیان که اگر در زمان حضور امام (ع) نماز جمعه واجب بود الان هم واجب است (شیخ انصاری، ۱۳۷۸، ۲، ۵۹۵). حال با این وصف به استناد استصحاب یاد شده می‌توان گفت اگر حکمی در گذشته وجود داشت و تردید حاصل شد که شاید حکم سابق در زمان حال فعلیت نداشته باشد حکم به بقا حالت سابق می‌شود و حتی اگر شک در وجود رافع ایجاد شود مبنی بر این که شاید اقتضات زمانه مانع حکم سابق گردد باز بنا را بر وجود حکم گذشته می‌نهند و مستصحب ماضی مستمرا حرکت خویش را ادامه می‌دهد.

حال سوآلی مطرح هست و آن این که چه تفاوتی بین حالت سوم با حالت اول و دوم وجود دارد؟ آیا فقط طرح این باورها یک نزاع لفظی است یا ثمراتی بر آنها مترتب است؟

۳-۱- تفاوت حالت اول با حالت سوم

در نظریه اول به احکام شناخته شده توجه گردید و همان احکام را ثابت دانسته‌اند و این احکام را به هیچ وجه قابل تغییر نمی‌دانند هرچند موضوع در بستر زمان و مکان صبغه دیگری بگیرد، لکن در نظریه مختار «نظریه سوم» به تحول زمان و نوشتن چهره دین در پرتو احکام جدید که با اجتهاد عقل شناخته می‌شود توجه گردید.

به دیگر سخن در فرض اول اساساً موضوع تغییر حکم مردود و باطل است و عناصری چون زمان و مکان قدرت عوض نمودن حکم را ندارند در حالی که نگارندگان معتقدند چون تکیه حکم به موضوع است با دگرگونی در موضوع حکم تغییر می‌کند.

پرسش دیگری در اینجا مطرح است و آن این که تفاوت یادشده چه ثمره و آثار عملی را به دنبال دارد؟

۳-۲- ثمرات تفاوت فرض اول و فرض سوم

۳-۲-۱- پدیداری مشقت و تعذر برای مکلفین متدین

بر اساس دیدگاه نخست اگر قائل به تغییر حکم به موازات دگرگونی موضوع باشیم و در آن صورت مکلف مقید به انجام تکالیفیاد شده باشد در واقع نوعی سختی و مشقت منفی ایجاد می‌شود که در باتلاق عسر و حرج گرفتار می‌شود به عنوان مثال، موضوع عاقله و عصبه که در اعصار ماضیه دلیل بافت و ساختار زندگی اجتماعی که حالت قومی و قبیله‌ای داشت کاملاً قابل فرض بود چون نوعی تعهدات قومی بود که در مقابل پاره‌ای از اتفاقات جزائی و مدنی مکلف بودند، اما امروزه به دلیل دگرگونی ساختار زندگی-ها و خروج از حالت سنتی به حالت شهرنشینی مدرن و فاصله پیدا کردن اقوام اگر همچنان قائل به تکلیف عاقله باشیم در واقع به تکلیف عسر‌آور مبتلا می‌شویم و این تعذر و مشقت عقلا و نقلا مردود است.

۳-۲-۲- تعطیلی تدریجی دین و ناکارآمدی آن

اگر موضوعات که در بستر زمان چهره جدید به خود می گیرند متناسب با آن قائل به تغییر حکم نشویم و همچنان حکم را ثابت بدانیم، کم کم این امر موجب می شود که دین رغبت و جذابیت خود را از دست بدهد و مکلفین تمایلی به انجام دادن آن نخواهند داشت و این مسأله دین را متهم به کهنگی و مندرس شدن می کند که کارایی خود را از دست می دهد. به عنوان نمونه حرمت بیع دم در گذشته ثابت بود (شهید اول، ۱۳۶۴، ۱۶۷؛ محقق حلی، ۱۳۷۱، ۳۲۴).

اگر امروزه با توجه به برخوردار شدن از منافع کثیره و کارگشایبودن آن در امر پزشکی اعم از امور تحقیقاتی و درمانی همچنان قائل به حرمت بیع آن باشیم، این امر التزام قلبی به شریعت را کمرنگ می کند و شریعت را در تضاد با عقلانیت، پیشرفت و توسعه مندی می بیند. در این صورت دین حالت نمادین و سمبلیک به خود می گیرد. همین مسأله در مورد موضوعاتی چون مجسمه سازی، نقاشی و شطرنج و فروختن سلاح به کافر و... را شامل می شود.

تفاوت دیدگاه دوم و سوم

مطابق دیدگاه دوم نفس احکام دگرگون می شود و احکام به واسطه متغیرگشتن شرایط و متأثر شدن از عناصر زمان و مکان با حفظ ظاهری موضوع سابق تغییر می کند. اما در دیدگاه مختار حکم تغییر نمی کند و پدیده ای به نام تغییر حکم نداریم بلکه آنچه واقعاً تغییر می کند، تغییر موضوع است و به تبع چنین تغییری حکم متناسب با آن ترتیب می یابد، بر این اساس نگارندگان علیرغم نظریه دوم که قائل به تغییر حکم هستند چنین باوری را نمی پذیرند و معتقدند که حکم اصلاً تغییر نمی کند و اساساً تغییر کردنی کند، مقللاً نماز مسافر در شرایط عادی کامل خوانده شود و از حالت قصر خارج شود، پرواضح است که کسی قائل به چنین باور ناصحیحی نشده است.

اشکال:

با این توضیح اشکالی مطرح می شود و آن این که به نظر می رسد اختلاف بین دیدگاه دوم و سوم صرفاً یک نزاع لفظی است روح و جوهره دو دیدگاه مشترک است، چون در هر صورت آنچه سبب تغییر حکم است تغییر در موضوع، ملاک و شرایط است و هر دو گروه به این مسأله معتقدند فقط در تعبیر آن اختلاف به نظر می رسد که گروه دوم قائل به عنوان «تغییر احکام» است، اما گروه سوم قائل به «تغییر موضوع است».

پاسخ:

در پاسخ به اشکال مزبور باید گفت اگر چه به نظر می‌رسد اختلاف دو دیدگاه یک نزاع ظاهری باشد اما با قدری تأمل می‌توان گفت این گونه نیست این دو عنوان متفاوت دارای آثار و ثمرات متفاوت است که به آنها اشاره می‌شود.

۳-۳- آثار و ثمرات نظریه دوم و نظریه سوم**۳-۳-۱- استحاله و عدم استحاله دین**

از نظر نگارندگان باور دیدگاه دوم به استحاله دین منتج می‌شود، توضیح آنکه اگر قائل به تغییر حکم شویم معنای آن این است که یک موضوع با حفظ ظاهری خویش همزمان در نقاط مختلف دارای حکم متفاوت گردد و این مسأله سبب ابهام و پیچیدگی دستور شرعی می‌گردد و در این گرداب سردرگمی حکم واقعی شرعی ناپیدا می‌شود و به تدریج احکام شرعی قدسیت و آسمانی بودن خویش را از دست می‌دهد و طعم شیرین الهی بودن احکام رنگ عرفیت به خویش می‌گیرد و این کم کم موجب آن می‌شود که دین استحاله گردد و منقلب شود.

در واقع پذیرش پدیده تغییر حکم و استقرار آن به عنوان یک قاعده مسلم ذهنیت خدایی بودن احکام را مخدوش می‌سازد و راهبرد صرفاً دنیایی و عرفی پیدا می‌کند و بجای آنکه در آسمان‌ها به دنبال حکم باشیم و از منبع بی‌نهایت و حیاتی بهره‌مند گردیم. باید در زمین بدون لحاظ شریعت حکم‌سازی نماییم و این همان خطر نامیمون استحاله می‌باشد یعنی تغییر حکم موجب تعطیلی دین می‌شود.

اما بنا به اعتقاد دیدگاه سوم که قائل به ثابت ماندن حکم است، حکم هیچگاه دستخوش تغییر نمی‌گردد و از سر خود کنار گذاشته نمی‌شود، یعنی بی‌بهبانه عوض نمی‌شود، آنچه در بستر زمان و مکان دگرگونی می‌یابد «موضوع» و «متعلق حکم» است نه خود حکم، از این رو در نگاه نگارندگان دین و احکام الهی پاسبانی می‌شود. و اساساً اندک زمینه‌ای برای استحاله و انقلاب دین به وجود نمی‌آید و این طبیعی است که عرف می‌پسندد که تغییر موضوع را و از دین انتظار دارد که به آنها پاسخگو باشد اما اگر تغییر احکام را بپسندد دیگر انتظار از دین برای جواب ندارد بلکه پاسخ آنرا در قالب‌های غیرالهی می‌جوید نهایت اینکه نتیجه عملی این دو باور استحاله و عدم استحاله دین خواهد بود.

۳-۳-۲- سوء استفاده و عدم سوء استفاده حکام

مطابق دیدگاه دوم، موضوع تغییر حکم احتمال زمینه سوء استفاده حاکمان فاسق را فراهم می‌سازد و جهت تسهیل در انتفاع سیاسی و اجتماعی در کسوت شرعی ظهور پیدا می‌کند و با القاء دین بودن احکام کوشش در جهت شرعی‌داشتن رفتارهای خود می‌کند و همه آنها را در پای دین می‌ریزد، در واقع هر جا و هر زمان لازم باشد با شعار تغییر حکم و مقتضای زمانه بودن آن، حکم را به نفع خویش سامان‌دهی می‌کند و این یعنی همان سوء استفاده از دین.

اما بر مبنای نظرگاه سوم، حکم بنای تغییر ندارد و نمی‌تواند تغییر کند مگر موضوع عوض شود، لذا تغییر موضوع در منظر عامه مردم اتفاق می‌افتد و در جامعه این گونه تغییرات حس می‌شود و یک باور عمومی در خصوص تغییر موضوع شکل می‌گیرد که منشاء آن همان روح زمانه و اثربخشی عناصر زمان و مکان می‌باشد، در واقع در این باور فضای سوء استفاده ایجاد نمی‌شود تا گمان ناصواب بهره‌کشی از دین محقق شود از این رو تغییر موضوع بهانه سوء استفاده را به وجود نمی‌آورد اما تغییر حکم این تهدید نامبارک را همواره دست‌مآیه خویش قرار می‌دهد.

۳-۳-۳- موضوع «تغییر احکام» با مبانی فقهی سازگار نیست

ثمره دیگر بحث آن است که مسأله «تغییر حکم» با برخی روایات ماثور در تعارض است و معروفترین حدیثی که آنرا مخدوش می‌سازد روایتی است که از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) وجود دارد که پیامبر (ص) فرمودند: «حلال محمد حلال ابدی است تا روز قیامت لایکون غیر و لایحیی» (کلینی، ۱۴۰۰، ۱، ۵۷). «حلال محمد (ص) حلال ابدی است تا روز قیامت چیزی غیر از آن نیست و نیز چیزی پس از نمی‌آید.»

ظاهر روایت مذکوره در مقام اثبات این نکته است که احکام همواره ثابت و معین هستند و هیچگاه دستخوش تغییرات قرار نمی‌گیرد و این ثابت‌بودن تا روز قیامت است و کاملاً روشن است بر اساس این روایت تغییر حکم جایگاهی ندارد و نمی‌تواند مورد قبول و مستحسن باشد.

۴- نفی حقیقی و مجزی حکم

بر اساس باور نظریه دوم آنچه محقق می‌شود نفی حقیقی حکم است، یعنی حکم حقیقتاً منتفی می‌شود. به بیان دیگر با موضوع اولاً و بالذات و مستقیماً کاری نیست بلکه آنچه مستقیماً تحت دگرگونی قرار

می‌گیرد حکم است و این تغییر و انتفا حقیقتاً تحقق پیدا می‌کند اما به باور دیدگاه سوم نفی حکم با لسان نفی موضوع اتفاق می‌افتد یعنی آنچه حقیقتاً تغییر می‌کند و منتفی می‌گردد. موضوع است لکن حکم ادعاء و مجازاً و تنزیلاً متغیر می‌شود که تغییر آن عرضی است. ثمره این دو دیدگاه آن است که بر اساس دیدگاه دوم موضوع خواه تغییر بکند یا نکند حکم عوض می‌شود اما بر اساس دیدگاه سوم حکم محل توجه نیست و همواره ثابت است تا موضوع تبدیل نشود حکم منتفی نمی‌گردد. در کتاب احیاء العلوم غزالی به نقل از عایشه آمده: «که حجاب در زمان پیامبر (ص) غلیظ و شدید نبوده اما در زمان خلیفه دوم در این باب سخت‌گیری شده است، دلیل این امر آن بوده است که مردم زمان پیغمبر (ص) از حیث ایمان و تقوا قوی‌تر بوده‌اند اما در زمان خلیفه دوم مردم سست تر شده‌اند» (غزالی، ۱۹۹۲، ۲، ۱۷۷). همانطور که مشاهده می‌شود بر اساس دیدگاه دوم با توجه به آنکه موضوع یاد شده، پوشش و ستر است و در عین حال ثابت است حکم آن از حالت سهولت شدت می‌یابد و در واقع تغییر می‌کند و این تغییر، تغییر واقعی است. یا در کتاب نظریه روح التشريع الاسلامی نقل است که در زمان پیامبر (ص) اگر شتری در صحرا رها شده بود و مالک آن مشخص نبود پیامبر (ص) به مردم می‌گفتند نگران نباشید، رهایش کنید صاحبش آن را می‌یابد اما در زمان خلیفه سوم عثمان دستور می‌دادند که آن شتر را به بیت‌المال ارجاع دهند تا صاحبش پیدا شود تا کسی آنرا برای خود نگیرد. در تحلیل این حکم متفاوت نوشتند که مردم عصر پیامبر (ص) با تقواتر بودند اما در زمان عثمان تقوای مردم متفاوت از عصر رسول خدا (ص) بود (سلیم سرار، ۱۹۹۲، ۲۷۶). همانطور که ملاحظه می‌شود موضوع ثابت است اما حکم آن حقیقتاً تغییر کرده است در صورتی که بر اساس دیدگاه مختار تا زمانی که موضوع به نحو حقیقی مبدل نشود حکم در قامت موضوع خویش استوار است و کسی نمی‌تواند آنرا تکان دهد و زمانی که موضوع منتفی می‌شود حکم نیز منتفی می‌گردد، آنچه حقیقتاً نفی می‌شود موضوع است نفی حکم در قالب نفی موضوع است.

۵- ظهور تصویب

مطابق دیدگاه دوم نتیجه تغییر حکم با حفظ ظاهری موضوع تصویب است و مصوبه به باور شیعه باطل است. توضیح آنکه اگر قائل به این شویم که موضوع ثابت باشد و حکم تغییر نماید معنایش آن است در یک دوره یک موضوع احکام متعدد و متفاوت برخوردار گردد و فرض آن است هر حکمی که متصور می‌شود حکم واقعی همان موضوع باشد در این صورت چنین دیدگاهی مستلزم پذیرش نظریه مصوبه است.

به عنوان نمونه فروش اسحله به دشمنان دین از نظر فقیهان گذشته حرام است، حال اگر کسی بگوید حکم بیع السلاح لاعداء الدین مباح است و دیگری بگوید واجب است و مبنای این دو حکم هم مقتضای زمان و مصالح موجود باشد بی‌آنکه موضوع عوض شود، احکام واقعی متفاوت را می‌پذیرد نتیجه چنین نگاهی تصویب اشاعره است که پرواضح است چنین دیدگاهی در نهاد خویش ناسازگار است چون اجتماع نقیضین حاصل می‌شود و اجتماع نقیضین باطل است. اما بر اساس نظرگاه سوم، حکم یکی است و طور متفاوت نمی‌پذیرد و اساساً تاب پذیرش چند حکم را ندارد، و اعتقاد این است که همین حکم، حکم واقعی است و یا دارای یک حکم واقعی است.

۶- نتیجه

از برآیند آنچه در این مقاله گفته شد می‌توان گفت تغییر حکم به دو نحو متصور است، یک فرض آن است که موضوع واحد با دارا بودن شرایط کاملاً برابر اما از دو حکم متفاوت برخوردار شود این فرض محال است و افاده چنین معنایی کاملاً ناصحیح است. فرض دیگر آن است که یک موضوع اما با شرایط متفاوت با دو حکم متفاوت مواجه است که در این صورت این مطلب تغییر حکم به شمار نمی‌آید بلکه این گونه تغییرات به اعتبار تغییر موضوع می‌باشند که از بحث خارجند، در واقع گذر زمان و پیشرفت‌های عصری یا موضوع جدید می‌سازند که شریعت حکمی را برای آنها در نظر دارد و یا سبب تغییر شرایط، ملاکات و مقتضیات می‌گردد به نحوی که موضوع جدید حادث می‌شود به گونه‌ای که تاکنون سابقه نداشته است که در این صورت نیز شارع حکمی را برای آن ملاحظه نموده است. همه موارد گفته شده معنایش تغییر حکم نیست و اصطلاح تغییر حکم یک اصطلاح نادرستی است و از نظر نگارندگان حکم هر موضوعی ثابت است و تقسیم احکام به ثابت و متغیر تقسیم‌بندی مطلوبی نیست و همواره حکم معین و مشخص است.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- ابن بابویه، شیخ صدوق محمد بن علی، (۱۴۰۱)، من لا یحضره الفقیه، دار صعب و دارالتعارف، بیروت.
- ۴- ابن عابدین، محمدامین، (۱۴۰۷)، رد المختار علی در المختار، دار احیاء التراث، بیروت.
- ۵- ابن منظور افریقی، محمد بن مکرم، (۱۴۰۸)، لسان العرب، دار التراث العربی، بیروت.

- ۶- ادیبی مهر، محمد، (۱۳۹۳)، مقاله بررسی و تحلیل ثانوی فقهی در قلمرو احکام ثابت و متغیر.
- ۷- امام خمینی، (۱۳۷۲)، صحیفه نور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۸- امام خمینی، (۱۳۸۱)، مکاسب محرمة، المطبعه العلمیه، قم.
- ۹- امام خمینی، (۱۳۸۲)، البیخ، المطبعه العلمیه، قم.
- ۱۰- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، (۱۳۵۵)، السنن الکبری، دارالمعرفه، بیروت.
- ۱۱- حسینی طباطبائی، مصطفی، (۱۳۹۰)، مبانی تغییر احکام، نشر علم.
- ۱۲- حکیم، محمدرضا، (۱۳۸۹)، الحیاه، نبیا و الحیاه.
- ۱۳- حلی ابن ادریس، محمد بن احمد، (۱۲۷۰)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، تهران.
- ۱۴- خویی، ابوالقاسم، (بی‌تا)، الخمس، مطبعه الاداب، نجف.
- ۱۵- دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۷۷)، تاریخ تمدن، مترجم احمد آرام، اقبال، تهران.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۷- دهقان، حمید، (۱۳۷۶)، تأثیر زمان و مکان بر قوانین جزایی اسلام، انتشارات معین.
- ۱۸- رحمانی، محمد، (۱۳۸۴)، حکم حکومتی در فقه علوی، نشر عروج.
- ۱۹- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، وسایل الشیعه الی تحصیل الشریعه، دارا حیا التراث العربی، بیروت.
- ۲۰- شیخ طوسی، (۱۳۵۱)، المبسوط فی فقه الامیه، المکتبه المرتضویه، تهران.
- ۲۱- صافی گلپایگانی، (۱۳۷۰)، احکام الشریعه، ناشر روشن ضمیر.
- ۲۲- ضیای الدین محمد بن محمد، (۱۲۷۰)، معالم القربه فی احکام الحسبه، دارالحیاء التراث، بیروت.
- ۲۳- طبرسی، فضل بن حسن، (بی‌تا)، (۱۳۳۳)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، صیدا.
- ۲۴- عابدیان، امیرحسین، (بی‌تا)، عوامل مؤثر در تغییر احکام، مجله فقه اهل بیت ۱۳.
- ۲۵- فصلنامه قیاسات، (۱۳۷۹)، شماره ۱۵ از مقالات فقه و عرف.
- ۲۶- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۰)، اصول کافی، دار صعب و دارال تعارف، بیروت.
- ۲۷- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- ۲۸- محقق حلی، جعفر بن حسن، (۱۳۹۰)، شرایع الاسلام فی الحلال و الحرام، بیروت.
- ۲۹- محمد بن مکی عاملی، (۱۳۶۰)، القواعد و الفوائد، مطبعه الاداب، نجف.
- ۳۰- نجفی، شیخ محمدحسن، (صاحب‌جواهر)، (۱۹۸۱)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، داراحیاء التراث، بیروت.
- ۳۱- هندی، علاء الدین، (۱۲۹۹)، کترالعمال، مؤسسه الرساله، بیروت.